

بحث راجع به ممکن و اقسام ممکن (۳)

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

فَلَمِثْلِ هَذَا الْمُمْكِنِ قِسْمَانُ مِنَ الْإِمْكَانِ أَحَدُهُمَا ذَاتِيٌّ لِلْمَاهِيَةِ وَهُوَ كَوْنُهُ بِحَسَبِ الْمَاهِيَةِ بِحَالٍ لَا يَلْزَمُ مِنْ فَرَضِ وَجُودِهِ وَلَا مِنْ فَرَضِ عَدَمِهِ مَحَالٌ<sup>۱</sup>.

عدم فرق از نقطه نظر امکان ذاتی بین مجردات و مادیات

یک هم‌چنین ممکنی که در تحقق وجودش

احتیاج دارد صرف نظر از افاضه مفیض به مقارنات و

به علل دیگر و به تهیو اسباب و حوادث متقدمه و

شرایط متفاوت، یک هم‌چنین ممکنی دو امکان را

مقارن دارد. امکان اول امکانی ذاتی آن است که در

همه اشیا هست، چه مبدعات چه غیر مبدعات، در

این قضیه فرق نمی‌کند یعنی در مادیات از نقطه نظر

امکان ذاتی بین مجردات با مادیات تفاوت نیست.

مطلب دوم امکان استعدادی است که در مجردات

نیست و در مادیات هست.

فَلَمِثْلِ هَذَا الْمُمْكِنِ قِسْمَانُ... یکی از آن دو برای

ماهیت ذاتی است و به حسب ماهیت در یک

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۵.

وضعیتی است که نه از فرض وجودش و نه از فرض  
 عدمش محال لازم می‌آید؛ یعنی همه ماهیات را  
 دارند. جبرئیل هم همین‌طور است؛ نه اقتضای وجود  
 می‌کند، نه اقتضای عدم، پیغمبر هم همین‌طور است،  
 انوار، عقول و ماده هم همین‌طور هستند. آنچه که در  
 عالم وجود غیر از خدای تعالی متصف به امکان  
 است یعنی از فرض وجودش و از فرض عدمش  
 محال لازم نمی‌آید. آن که محال لازم می‌آید فقط  
 وجود واجب الوجود است که از فرض عدم او محال  
 لازم می‌آید. این یک امکان که اسمش امکان ذاتی  
 است.

و الآخرُ استعدائی و هوَ أيضاً هذا المعنى بالقياس إلى نحوِ خاصٍ من وجوده و ذلك  
 لا يحصل إلا عند اجتماع الشرائط و ارتفاع الموانع.

اسم امکان دوم هم استعدادی است و به این معنا  
**لا يلزم من فرض وجوده و لا من فرض عدمه**  
**محال** به قیاس به یک نحو خاص از وجود خودش  
 است که از فرض عدم و از فرض وجودش محال  
 لازم نمی‌آید و این در صورتی است که نسبت به این  
 امکان نحو خاص وجود حاصل نمی‌شود مگر وقتی  
 که شرایط موجود باشد و موانع مفقود باشد  
 در این صورت این امکان بر این صدق می‌کند.

یک دانه‌ای که در زمین می‌کارید اگر شرایط رشد

را نداشته باشد بنابراین امکان استعدادی بر این صدق نمی‌کند. بله، اگر یک دانه را در زمین بکارید و شرایط از آب، نور، هوا و زمین مساعد باشد و زمین صلخه و سفت نباشد بلکه محیط آرام باشد، امکان استعدادی را نسبت به شجریّت در این صورت واجد است [در حالی که] هنوز شجر نیست و هنوز یک دانه است. می‌گوییم که این یک دانه امکان دارد شجر بشود. بحث در امکان ذاتی نیست بلکه در امکان استعدادی است یعنی در شیء خارجی صحبت می‌شود آن شیئی که در خارج هست ولی اگر موانع وجود داشته باشد پس وجودش ممتنع می‌شود یعنی با فرض مانع وجود برای او ممتنع است.

فَمَا قِيلَ إِنَّ هَذَا مَعْنَى آخَرَ مِنَ الْإِمْكَانِ أَيْسَ بِصَحِيحٍ نَعَمْ هُمَا مُخْتَلِفَانِ بِالْمَوْضِعِ كَمَا سَتَعَلَّمُ فِي مَبَاحِثِ الْقُوَّةِ وَالْفِعْلِ.<sup>۱</sup>

پس آنچه که گفته شد که معنای دیگر از امکان است همان امکان است منتها آن امکان نسبت به ذات است و این امکان نسبت به **صیرورتیه شکلاً آخر و صورة آخر و نوعاً آخر**، نسبت به آن است ولی در هر دو تفاوت نمی‌کند و معنای امکان یکی است.

۱. همان.

نَعَمْ هُمَا مُخْتَلِفَانِ... بله، از نظر موضع فرق

می‌کنند یکی به ذات شیء برمی‌گردد و یکی در نسبت شیء به شیء دیگر لحاظ می‌شود. و الاً خود معنای امکان این است که استواء الطرفین است. ممکن است همین یک دانه شجر بشود و ممکن است شجر نشود ولی شرایط را دارد. این استواء الطرفین هم در امکان ذاتی و هم در امکان استعدادی لحاظ می‌شود منتها در امکان ذاتی به ذات شیء برمی‌گردد و در امکان استعدادی به شیء موجود بالنسبه به وجود و به صورت دیگر در حرکت جوهری یا غیر حرکت جوهری [برمی‌گردد] مثلاً رفتن و حرکت از یک جا به یک جای دیگر یا پوشیدن لباس تمام اینها جزو امکان استعدادی است.

ثُمَّ اعْلَمْ أَنَّ تِلْكَ الشَّرَاطِئَ لَا بُدَّ أَنْ تَكُونَ سَابِقَةً عَلَى وُجُودِ هَذَا الْمُمَكِّنِ سَبَقًا زَمَانِيًّا وَ إِلَّا فَلَا يَكُونُ الْحَادِثُ حَادِثًا هَذَا خُلْفٌ وَ لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ لِحُصُولِ هَذَا الْأَسْتِعَادِ مِنْ حَوَادِثٍ سَابِقَةٍ لَا تَنْتَهِي إِلَى حَدٍّ<sup>۱</sup>

[پس بدان که] این شرایط باید بر وجود این

ممکن سبقت داشته باشد و قبلاً باید شرایطش باشد.

بدون این شرایط سبق زمانی، این امکان استعدادی

محال است و الاً دیگر حادث، حادث نخواهد بود.

۱. همان.

چون قدیم می‌شود وقتی که سبق زمانی نباشد  
لازمه‌اش این است که این شیء قبلاً در قدیم وجود  
داشته است درحالی که فرض بر این است که شیء  
حادث است و هر چیز حادثی متأخر از حادث دیگر  
است.

و لا بُدَّ أَنْ يَكُونَ لِحَصُولِ هَذَا ... برای حصول  
این استعداد باید آن قدر سلسله علل قبلاً باشد تا اینکه  
این استعداد را الآن در این شرایط برای این آماده کرد  
که اصلاً به یک حدی منتهی نمی‌شود. وقتی انسان  
واقعاً فکر کند که چه علل و اسبابی دست‌به‌دست هم  
داده است می‌بیند اینها منتهی نمی‌شود تا به علت  
اولیٰ برسد که همان مبدأ فیض است. به آنجا که  
برسد مسئله در آنجا ختم می‌شود و الاً از نقطه نظر  
سیر عرضی نه. وقتی در فلسفه می‌گویند: اگر یک  
برگ از درخت در غیر از وقتش بیفتد تمام عالم  
وجود به هم می‌خورد معنایش این است؛ یعنی یک  
برگ بخواهد از درخت بیفتد فقط تنها همین یک  
برگ نیست! این برگی که باید در این وقت بیفتد در  
ساعت چهار و ۳۵ دقیقه و ۴۳ ثانیه بعد از ظهر الآن

باید این برگ بیفتد. این برگ چه شرایطی دارد که بیفتد؟ اگر به شاخه سفت باشد که نمی‌افتد پس باید شُل [سست] شده باشد و همین‌طوری هم که نمی‌افتد باید باد بیاید. حالا اگر قرار بر این است که این برگ ساعت چهار و ۳۶ دقیقه بیفتد اما ساعت چهار و ۳۵ دقیقه و ۴۲ ثانیه بشود و یک ثانیه این طرف باشد تمام عالم به هم می‌ریزد! بروید فکرش را بکنید که سلسلهٔ علل تمام عالم طبق قاعدهٔ فلسفی به هم می‌ریزد!

و لا بُدَّ أَيْضاً مِنْ أَمْرٍ مُتَجَدِّدِ الذَّاتِ وَ الْهُويَةِ يَكُونُ حُدُوثُهُ وَ انْقِضَاؤُهُ مِنَ الصِّفَاتِ الذَّاتِيَّةِ لَهُ ثُمَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ مَحَلِّ لِتِلْكَ الْحَوَادِثِ لِيَصِيرَ بِسَبَبِهَا تَأْمُّ الْقَبُولِ لِمَا يَحْدُثُ بَعْدَهُ وَ ذَلِكَ هُوَ الْمَادَّةُ.<sup>۱</sup>

این سلسلهٔ علل و این شیئی که دارای این استعداد است باید یک امر متجدد الذات و الهویه‌ای باشد که حدوث و انقضاء این از صفات ذاتی خودش باشد. آن شیئی که می‌خواهد متبدل بشود باید هم حدوث و هم انقضائش چون تدرج الحصول است از صفات ذاتیه باشد. پس باید یک محلی برای این حوادث باشد که آن محل ماده است. آن حدوث و انقضاء او به صورت شیء برمی‌گردد و آن محلی که

---

۱. همان.

این صورت تبدل پیدا می کند نطفه به علقه و علقه به مضغه و کذا یا یک دانه تبدیل به یک گیاه خیلی نرم و ملایم [می شود] و بعد از زمین خارج می شود و بعد همین طور تبدل انواع پیدا کند تا به درختی برسد که پانزده متر یا بیست متر طولش باشد و بتواند این مقدار میوه دهد محلّ تمام اینها عبارت از ماده است که آن محل به سبب این حوادث تام القبول می شود برای آن صورتی که در بعد برای او حاصل می شود. بنابراین تمام اینها عبارت از تبدل اشکالی است که همه آنها بر این ماده حمل می شود و ماده را قابل می کند برای اینکه صورت جدید بپذیرد و بعد از اینکه صورت جدید پذیرفت باز ماده را قابل می کند تا صورت جدید بپذیرد تا به هر جایی که می خواهد برسد.

المرحلة الثالثة في تحقيق الجعل و ما يتصل بذلك<sup>۱</sup>.

راجع به آن مطلبی که جلسه قبل خدمتتان گفتم خواستم این نکته را بگویم که - نمی دانم جلسه قبل گفتم یا نه - در اینکه مرحوم آخوند این مسئله امکان

---

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۶.

استعدادی را به اشیاء خارج و مادی نسبت داده است، نظر ایشان نسبت به این قضیه این بوده است که نسبت به اشیاء خارجی مطلب را ملاحظه کنند یعنی امور متعارف و حوادث متعارف خارجی. ولی از یک حکیم بعید است که نظرش فقط بر صرف سلسلهٔ علل و حوادث ظاهری باشد، باید دید او نسبت به تحقق و تکوّن یک شیء وسیع تر باشد، چه بخواهد از دیدگاه حوادث خارجی و عادی به مطلب نگاه کند و چه بخواهد از دیدگاه صدقه و اعجاز و طرفه نسبت به مطلب نگاه کند.

#### کیفیت تحقق شیء مادی در خارج

بنابراین هر شیء مادی که در خارج تحقق پیدا می کند یا به واسطهٔ حدوث حوادث متقدمه است که موجب تحقق علت تامه برای تحقق این شیء خارجی می شود یا به واسطهٔ نفس ارادهٔ مرید و عزم معزم است که **صُدْفَةً و دَفْعَةً و اَنَا مَا** بدون هیچ گونه ترقّب و ترتبِ علل خارجی موجب تحقق آن شیء در خارج می شود.

یک حکیم باید مجموع آن سلسلهٔ علل را در نظر بگیرد نه اینکه نظر خودش را بر یک نوع خاص از

وجود جلب کند. آن عملی که به ارادهٔ ولیّ در خارج انجام می‌گیرد چه عصای موسی<sup>۱</sup> چه ناقهٔ صالح<sup>۲</sup> چه آن شیری که [از پرده] بیرون آمد<sup>۳</sup> یا فرض کنید موارد دیگر در کندن زمین و برآمدن آب در جنگ صفین از ناحیهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که بعد هم که افراد تشنه شده بودند آمدند هرچه نگاه کردند یک هم‌چنین چیزی و جایی را پیدا نکردند و امثال ذلک که تمام اینها بدون هیچ‌گونه ترقّب با ارادهٔ ولیّ این شیء در خارج تحقق پیدا می‌کند.

تمام معجزات خارج از سلسلهٔ علل عرضیه

همین‌طور اصلاً کل معجزات همین است و تمام معجزات همه خارج از سلسلهٔ علل عرضیه است و ارتباطی اصلاً با علل عرضیه ندارند و الاً وقوع معجزه در سلسلهٔ علل رضیه اقتضاء دخل و تصرف را در سایر سلسله‌ها می‌کند یعنی نسبت به تمام سلسله‌ها

۱. سوره نمل (۲۷) آیه ۱۰ و سوره قصص (۲۸) آیه ۳۱.

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۷۳ و سوره هود (۱۱) آیه ۶۴.

۳. عیون أخبار الرضا علیه‌السّلام، ج ۲، ص ۱۷۱؛ الأملی، شیخ صدوق، ص ۱۴۸. عنوان بصری، ج ۷، ص ۲۶۹.

۴. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۰۲؛ وقعة صفین، ص ۱۴۵؛ الغارات، ج ۲، ص ۷۸۱؛ مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۱، ص ۱۶۷.

باید مراتب علت و معلول [به هم بخورد] در حالی که هر علتی در جای خودش محقق شده و دیگر تغییر و تغیر و تبدل از آن موقع معنا ندارد.

زید که در روز یکشنبه ماه ربیع الثانی سنه ۱۴۲۵ به دنیا آمده است نمی‌شود تولد این زید را در روز شنبه قرار داد اصلاً امکان ندارد مگر اینکه تمام عوالم [تغییر کنند] چون اصلاً این تقدم و تأخر یک مطلبی است که در اختیار شخص نیست و خدا هم نمی‌تواند هم‌چنین کاری را انجام بدهد چون خود نظام علیت تقدیر و مشیت خدا است. تأخر ثانی از اولی در نظام تکوین هست. حالا خدا چون خدا است و قادر و متعال است پس بیاید دو را به جای اول بیاورد و اول را به جای دو بیاورد، او هم نمی‌تواند هم‌چنین کاری را بکند و برای خدا هم هم‌چنین امکانی وجود ندارد که مسئله را به این کیفیت کند.

کیفیت رد الشمس توسط امیرالمؤمنین علیه السلام

بنابراین این مطلب دخل و تصرف باید اختصاص به خود او داشته باشد در صورتی که بخواهد دخل و تصرف در چیز دیگر نشود. مثلاً فرض کنید

در ردّالشمس<sup>۱</sup> که شد یا در شقّ القمر که پیغمبر کردند<sup>۲</sup> آیا این ردّالشمس به خود شمس تعلق گرفت؟! یعنی دخل و تصرف در نفس شمس تنها بود یا در سایر منظومه شمسی و ستارگان و اینها هم دخل و تصرف شد؟ می‌توانیم بگوییم که اصلاً به‌طور کلی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام کلّ نظام آسمان‌ها را در یک لحظه متوقف کرد. می‌توانیم بگوییم که این کار را کرده است یعنی هیچ تفاوت در کم و زیاد بودنش نمی‌کند. آن کسی که شمس را برمی‌گرداند این قدرت را دارد که در کره قبلی آن‌هم تصرف کند و در کرات دیگر هم تصرف کند. چون یک مجرای اراده هست و یک اراده می‌کند و این نظام را به همین وضع نگه می‌دارد نه اینکه حالا خیال کنید چون ردّالشمس کرده است پس زورش به بقیه نمی‌رسد و مثلاً چون خورشید یکی است حضرت این کار را کرده‌اند. نه، وقتی کسی این کار را انجام می‌دهد یعنی احاطه بر اصل دوران کرات دارد.

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم‌السّلام، ج ۲، ص ۳۱۶. امام شناسی، ج ۴، ص ۴۰.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۲؛ عنوان بصری، ج ۷، ص ۲۶۹.

معنای آن این است. یا می‌توانیم بگوییم که نه، به کرات دیگر کاری نداشته و شمس را در یک موقعیت نگه داشته و بعد او را به آن حرکت طبیعی و عادی خودش ملحق کرده است. هردو نحو می‌شود منتها ما که نمی‌دانیم! باید از خود حضرت سؤال کنیم که شما این وسط چه کار کردید؟! یا اینکه پیغمبر که ماه را شق القمر کرد و نصف آن آمد هفت دور چرخید و نصف دیگر سر جایش ایستاد و بعد رفت باید از خود آنها پرسیم که یا رسول‌الله شما که این کار را کردید لِمَ قضیه یا رمزی چیزی به ما هم می‌گویید یا نه؟ بگویند که حالا به شما بگوییم فایده‌ای ندارد خودت باید [انجام بدهی و به این مقام برسی].

گر انگشت سلیمانی نباشد \*\*\* چه خاصیت دهد نقش نگینی<sup>۱</sup>

علی‌کلّ حال از نقطه نظر فلسفی مسئله را بررسی می‌کنیم و از نظر شهود مطلب فرق می‌کند.

تلمیذ: آیا می‌توانیم بگوییم که همین ردّ الشمس یا شقّ القمر هم جزو نظام بوده است؟

استاد: همه چیز جزو نظام است. مگر چیزی خارج از نظام هست؟! تبدیل پرده به شیر و ناقه صالح هم جزو نظام است. چه چیزی جزو نظام

---

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۸۳.

نیست؟ هرچه که در این عالم وجود تا قیامت و بعد قیامت هم هست همه جزو نظام است. اراده امیرالمؤمنین هم جزو نظام است. چه چیزی جزو نظام نیست؟! نمی توانیم تفکیک قائل شویم.

*تلمیذ: آیا امیرالمؤمنین در واقع تصرف به معنای اختلاف آن جهت ...*

استاد: خلافتی وجود ندارد. وقتی بگوییم که هر چیزی که اصلاً در عالم وجود تحقق پیدا می کند [جزو نظام است] دیگر خلاف یعنی چه؟ خلاف نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام این کار را کرده و در خود نظام کرات این بوده که یک موقع بایستند این هم جزو آن بوده است. چه کسی آنها را نگه دارد؟! امیرالمؤمنین. همه اینها جزو نظام است و یک سر سوزنی خارج از نظام نیست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد